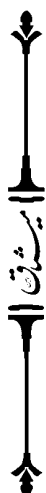


تمدن و دیرینگی اقوام ایرانی  
در  
گفت‌وگو با دکتر پرویز ادکایی

اشاره

پرویز ادکایی، به سال ۱۳۱۸ در همدان متولد شد. او تحصیلات خود را در آن شهر و تهران و سپس در دانشگاه منچستر (انگلستان) طی کرد و با درجه دکتری از همان دانشگاه در رشته تاریخ فارغ التحصیل شد. مطالعات وی به طور عمده در «تاریخ» و «فلسفه» است. در رشته‌های کتاب‌شناسی و رجال‌شناسی و تاریخ علم نیز دارای تألیفات قابل ملاحظه‌ای است. از ایشان تاکنون بیش از چهارصد عنوان اثر چاپ و منتشر شده است که از آن تعداد چهل عنوان کتاب، هفتاد رساله علمی مفضل و شماری گفتارهای بلند و کوتاه در دایرة المعارفها و نشریات معتبر به چاپ رسیده است. چند اثر مشهور وی از این قرار است: زندگینامه بیرونی (ترجمه)، کارنامه خبیرونی (تألیف) فرمانروایان گمنام (تاریخ)، رساله قبه الارض ایرانی (هیأت و نجوم)، رساله جزو انی (مذاهب)، مفاتیح الأسرار (تفسیر شهرستانی)، تاریخ‌نگاران ایران (ج ۱)، ابوریحان بیرونی (آراء و افکار)، خاندان شاهیه خو ارم (رساله)، فهرست ما قبل الفهرست (۲ جلد)، تبارشناسی در ایران (رساله)، الآثار الباقیه بیرونی (تحقیق و تعلیق) [کتاب سال ۱۳۸۱]، حکیم رازی (حکمت طبیعی و نظام فلسفی)، طب روحانی رازی (ترجمه)، میر سید علی همدانی (احوال و آثار)، بابا طاهر نامه (هفده گفتار)، تاریخ عراق عجم (رساله) درگزین تاکاشان (سه گفتار)، کتاب‌شناسی همدان، تاریخ معاصر همدان، گفتارهای مغان و مادشناسی، همدان نامه (بیست گفتار درباره مادستان)، ماتیکان عین القضاة همدانی (هفت گفتار)، و ترانه‌های بابا طاهر و ترجمه انگلیسی آنها. در دست انجام: قانون مسعودی بیرونی (ترجمه)، الفهرست ابن ندیم (تحقیق و تعلیق)، تفسیر تاریخ (تألیف).



فصلنامه میثاق‌امین از دو بخش اقوام و مذاهب تشکیل شده است و سمت و سوی مقاله‌ها و گفت‌وگوها نیز اغلب با توجه به این دو بخش نگارش و تدوین می‌شود. تاکنون گفت‌وگوهایی که میثاق‌امین با بزرگان و اندیشمندان داشته است با توجه به بخش مذهب انجام شده و به مسئله اقوام به ویژه اقوام ایرانی به غیر از چند مقاله، کمتر پرداخته شده بود. مدتها پیش به این فکر افتادیم که گفت‌وگویی با یکی از اندیشمندان و متخصصان این فن درباره اقوام ترتیب داده شود تا بدین وسیله ناگفته‌هایی که در چارچوب مقاله نمی‌گنجد در این بخش مطرح گردد.

این موضوع را با حضرت آقای دکتر ادکایی که خود متخصص در اقوام ایرانی و تاریخ ایران باستان هستند، در میان گذاشتیم و حضرت ایشان نیز از سر لطف این امر مهم را پذیرفتند. در نتیجه روز جمعه سوم خرداد ماه ۱۳۸۷ در همدان به خدمت آقای دکتر ادکایی که از اعضای محترم هیأت تحریریه فصلنامه نیز هستند، رسیدیم. استاد که در دوران بازنشستگی به سر می‌برند با محبت تمام گروه مصاحبه میثاق‌امین را به گرمی استقبال کردند. گروه مصاحبه‌گر از استاد درخواست کردند که درباره اقوام کهن ایرانی برای خوانندگان فصلنامه مطالبی را بفرمایند. استاد نزدیک به پنج ساعت درباره اقوام و نژاد ایرانی صحبت کردند که اصل آن در دفتر فصلنامه موجود است. اکنون ما حاصل این گفت‌وگو را تقدیم خوانندگان میثاق می‌نماییم. در همین جا از حضرت استاد به پاس این محبت سپاسگزاریم و برای ایشان طول عمر با عزت همراه با سلامتی آرزو مندیم. همچنین از گروه مصاحبه‌گر به ویژه حضرت آقای قیطرانی که خود از اهالی همدان هستند و ما را در این گفت‌وگو یاری کردند، کمال تشکر را داریم.<sup>۱</sup>

---

۱. گفت‌وگو: ولی قیطرانی، رضا دادگر، علیرضا ملکی.

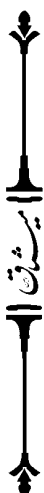
□ استاد، لطفاً در مورد تفاوتها و تشابهات و تحولات زبانی اصطلاحات ادیان، اقوام، فرق و مذاهب توضیحاتی بفرمایید.

○ بسم الله الرحمن الرحيم. سه اصطلاح ادیان و اقوام و مذاهب تفاوت‌های معناشناختی دارند و مصادیقشان متفاوت است، هر چند ممکن است به جای هم به کار روند. به طور کلی در دوران اسلامی سه یا چهار اصطلاح به کار می‌رفت و می‌رود: یکی اصطلاح فِرَق و مذاهب، دوم اصطلاح مِلَل و نَحَل؛ ملل، یعنی ملتها. همان طور که استحضار دارید، در قرآن «ملت» به معنای «دین» است، کما اینکه می‌فرماید «ملت حنیف»، منظور دین حنیف است. نَحَل، یعنی نحله‌ها؛ امروزه اصطلاح اقوام لزوماً به معنای یک گروه اجتماعی - که دارای عقاید مذهبی باشد - نیست. قوم معادل کلمه فرنگی «اتنوس» یعنی یک گروه نژادی است. در کلمه «ملت» هم تغییر حاصل شده و از معنای دین یا پیروان یک دین در طول ۱۴۰۰ سال بگردیده. امروزه به خصوص در صدالی صد و پنجاه سال اخیر، ملت به معنای جامعه‌ای است که فرنگیها به آن نیشن (nation) می‌گویند. این اصطلاح فراگیری برای اقوامی است که در یک سرزمین معین زندگی می‌کنند. به جای کلمه اقوام مختلف الماهیه که دین واحد داشته باشند، کلمه «أُمَّت» به کار می‌رود که در قرآن و احادیث آمده است و جمع آن «أُمَّم» می‌شود. این بود توضیح مختصری درباره امت، ملت، قوم، فرقه، نحله و طایفه.

قوم معنای دینی ندارد، بلکه گرایش مذهبی دارد، اما «فرقه» دارای گرایشهای مذهبی است، و «مذهب» نیز یکسره گرایش دینی است.

□ جناب استاد با تشکر مجدد، لطفاً درباره منشأ اقوام ایرانی و به ویژه قوم آریایی توضیحاتی بفرمایید.

○ تا آنجا که اطلاعات ما اجازه می‌دهد در باب ادیان و منشأ ایرانیان صحبت کنیم، مشهور آن است که ایران از کلمه آریا گرفته شده، و کلمه آریایی هم بر اقوام ایرانی اطلاق شده است. خاستگاه تبارشناسانه آنها هم به طور اجمال و اشاره هزار سال قبل از میلاد مسیح یا پنج هزار سال پیش از این، خصوصاً از سرزمینهای شمال بحر خزر و جنوب روسیه فعلی و منطقه قفقاز است. چون اینها به دو بخش مهم تقسیم شدند: بخشی به جنوب هجرت کردند



و شاخه‌ای مهم نیز به هند رفتند و از طرف دیگر شاخه غربی آنها به طرف غرب رفتند و در قسمت‌های شرقی اروپا متوطن شدند و از نظر علمای غربی به لحاظ زبان‌شناسی این اقوام هند و اروپایی یاد شده‌اند. به طور خلاصه، اقوام ژرمنی بیشتر، اسلاوها، اجداد آلمانها و روسها بودند و اقوام آریایی کوچنده به جنوب در فلات یا نجد ایران - به معنای وسیع کلمه شامل افغانستان کنونی تا حدود هندوستان امروزی - استقرار پیدا کردند.

□ جناب استاد، این اصطلاح هند و اروپایی، هند و ایرانی، در اصل شامل چه اقوامی است؟ لطفاً درباره تاریخ و شاخه‌های آن توضیح بیشتری بفرمایید.

○ به این اقوامی که از شمال بحر خزر و جنوب روسیه فعلی به بخش‌های غربی، یعنی اروپا، و جنوب یعنی هند و ایران مهاجرت کردند، در اصطلاح هند و اروپایی، هند و ایرانی می‌گویند. از اقوام هند و ایرانی، آنچه معروف و مشهور است، اقوام آریایی را می‌شناسیم که سه طایفه مهم آن در نجد ایران مستقر شدند. نجد به معنای فلات است که فارسی آن «پشته» است و بهتر است این اصطلاح به کار رود.

□ آقای دکتر بفرمایید که ریشه اقوام موجود در ایران همان قوم آریاست و چه ارتباطی با مبدأ تاریخ ایران باستان دارد.

○ پارسها و مادها و پارتها همان اقوام آریایی هند و ایرانی هستند. مبدأ تاریخ رسمی ما نیز از زمان استقرار مادهاست. اشتهارشان در متون تواریخ همان کتیبه‌های بابلی و آشوری و بعدها هم در متون یونانی مثل آثار هرودوت و هکاتیه و دیگران است. مستند عرض کنم که حدود هزار سال قبل از میلاد مسیح یا هزار و دویست سال، به عبارت دیگر سه هزار سال تقریباً در ایران سابقه دارند. تمدن اینان یک مشخصه خیلی مهم دارد؛ آنان صاحبان تمدن سفال خاکستری رنگ بودند. اگر قدری از این سه هزار سال پیش‌تر برویم، متوجه می‌شویم که قبل از آنها اقوامی در فلات یا نجد ایران بودند که به بومیان تعبیر می‌شوند. بومیان که در مقابل آنان شکست خوردند، اقوام آریایی به تدریج با بومیان درآمیختند. اینکه بومیان چه تباری داشتند امر دشواری است و پاسخ آن به علم نژادشناسی برمی‌گردد که بسیار متخصصانه است و در حیطه اطلاعات من نیست و چندان هم ضرورتی ندارد که اینجا مطرح شود. آنچه به درد دین‌شناسی تطبیقی و بحث ما می‌خورد این است که قبل از مادها قوم



کثیر الطایفه‌ای در این سرزمین بودند که از حدود کوههای توروس و آنتی‌توروس ترکیه تا سلسله جبال البرز و تا جبال زاگرس ایران در شمال آنجا و جنوب هم در لرستان زندگی می‌کردند. به این اقوام بر حسب اصطلاح کلی، اسم قوم «کاسی» یا «کاسیها» داده شده. یونانیها هم با اقوام کاسی برخورد کردند و آنها را «کوسی» نامیدند. البته طوایفشان زیاد بوده و مشهورترین آنها گوتیها یا همان کاسیها بودند. لولوییها یا همان لولوها نیز از اقوام کاسی بودند، که بعدها در تداول زبان مردم اعصار و قرون به کلمه «لُر» تبدیل شده است (لولو در لام دوم مطابق قواعد علم زبان‌شناسی قابل تبدیل به حرف «را» است). لولوییها همان لریها هستند که بازمانده اقوام کاسی‌اند و در جبال زاگرس کوچنده بودند و اکنون نیز لرهاى دامدار و عشایر کوچنده را می‌توان از آنها دانست.

□ استاد، امکان دارد در مورد اقوام کاسی قدری بیشتر شرح دهید؟

○ بله، شایسته است روی اقوام کاسی قدری بیشتر تمرکز کنیم، چرا که قدرشان در ایران و درجه اهمیت آنها - که واسطه تمدن بابلی به ایران زمین شده‌اند - مجهول مانده است. تمدن بابلی تنها نظامات مدنی و شهری نیست، بلکه آنان دارای مذهبی هم بودند که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد. اما خود «کاسی» به چه معناست؟ حسب تحقیقی که این جانب در طول سالیان با توجه به منابع مختلف انجام داده‌ام، متوجه شده‌ام که نژاد آنان را می‌توان آریاییهای اولیه نامید. در طول تاریخ پنج هزار ساله تقریباً سه موج مهاجرت آریاییها در ایران داریم که از تنگه قفقاز صورت گرفته و شامل مهاجرت کاسیها، هوریها، میتانیها می‌شود. موج اول مابین هزاره سوم و دوم قبل از میلاد مسیح صورت گرفته است. موج دوم در هزاره یکم و دوم اتفاق افتاده، که همان اجداد بلافضل ماناییها و مادهايند و موج سوم همان اقوام پارسی و بعدها پارتی هستند.

□ آقای دکتر، لطفاً درباره «کاسیها» به اختصار توضیحاتی بفرمایید.

○ اما «کاسی» به چه معناست؟ در مجال تمهید مقال می‌توانیم حاصل تحقیق دور و درازی را چنین بیان کنیم: به طور مختصر کاسی در اصل «کاشو» بود. کاشو، نام خداست، به معنای آسمان، خدای آسمان. کاسیها، یعنی کسانی که معتقد به خدای آسمان و گنبد آسمان آبی بوده‌اند. مینو به معنای آسمان هم هست. آنان در واقع مینوگرا بوده‌اند و اسم خدایشان کاشو بود. البته ایزدان دیگری هم داشته‌اند؛ بنابر آنکه اقوام باستانی برای مظاهر طبیعت،



آلهه‌ای داشته‌اند که مؤنث و مذکر بوده‌اند. در هر صورت، وضعیت اجتماعی و اقتصادی و معاش آنان، چون اقوامی کوچنده بودند، دامداری بود. از آذربایجان جنوبی تا کوههای فارس بر گرده جبال زاگرس در حال کوچ، بیلاق، قشلاق یا حلّ و ترحال بودند، و این بیش از ده هزار سال سابقه دارد، منتها سمت شرقی جبال زاگرس در واقع سرزمین بین‌النهرین یا عراق کنونی (رافدین) همان «دورود» که در فارسی قدیم به کار می‌رفته است و یا همان میزوپتامیای یونانی است که آنها به کار می‌برده‌اند. من دیده‌ام که اول بار مسعودی «میانرودان» گفته و خوشبختانه ما آن را متداول کردیم، یعنی بین دو نهر فرات و دجله که در آنجا مهد تمدن بشریت بوده و درباره آن کتابهای زیادی نوشته‌اند.

نخستین قومی که در آنجا ساکن شد و توطن کرد و تمدن فلاحتی - کشاورزی را پدید آورد، همان قوم مشهور سومری است. سومرها هم اقوام ماقبل آریایی‌اند که پسر عموهای بزرگ آریایی ما هستند. آنها از کوهستانهای ترکیه سرازیر شدند و در میانرودان زندگی کردند. هر جا که مدنیت پا می‌گیرد، آداب دینی هم در زندگی تکامل می‌یابد، و لذا در آنجا یا بین‌النهرین جنوبی که شامل استانهای بابل عراق، استانهای بصره، واسط و کربلاست، نخستین آثار دین به مفهوم آیینی که اکثر جامعه عناصر آن را پذیرفته‌اند ملاحظه می‌شود. سومریها تکامل یافته‌تر از اقوام ماقبل خودشان بوده‌اند، کما اینکه معابد سومری معروف و مشهور است: زیگوراتها به معنای پیوند زمین و آسمان. نظر غالب بر این است که این زیگوراتها را مثل کوهکهایی ساخته‌اند که به صورت گردنه‌هایی به بالا می‌رفتند و نقطه بالای آن خانه خدا بود. چون آنان نخست در مناطق کوهستانی بودند و سپس به دشت وارد شدند. اقوام ایرانی خدایان خودشان را بر فراز کوهها ستایش می‌کردند و این خیلی اهمیت دارد. کما اینکه یکی از ایزدبانوان اقوام کاسی، ایزد کوهستان «شوملیا»، ایزدبانویی است که بر فراز کوهستان نشسته و سرچشمه خوبیهاست و به آن آناهیتا هم گفته می‌شود. سمیر، شمیران و... هم باقی مانده از آن کلمه هستند. یکی از استادان فرنگی، ویلهلم آیلرس، اظهار کرده که شیرین در داستان خسرو شیرین و آن کوه (بیستون را عشق کند و شهرتش فرهاد برد)، وجوه اسطوره بازمانده شوملیاست که ایزدبانو بوده است.

□ استاد، آیا این قوم کاسی خداپرست بودند و در کجا استقرار داشتند؟

○ خدای بزرگشان چنان که گذشت کاشو بوده، یعنی خدای آسمان. امکان به جا مانده



بسیاری از آن دوران وجود دارد، مثل کاشان، کلماتی، چون تمدن سیلک با شش - هفت هزار سال سابقه در آنجا بوده که اقوام کاسی در آن استقرار پیدا کردند. آنان در کوه‌های کرکس و قمصر لاجورد استخراج می‌کردند که ماده‌ی آبی رنگ آسمانی است و به اصطلاح کاسیتیز یا با لغت کاستریز در زبانهای اروپایی معمول شده است. بقایای کاسیها هنوز هم در نقاط شمالی کشور، گیلان و مازندران هست: کاسپینها (... کلمه «کاس» یعنی آبی).<sup>۱</sup> کلمه «قزوین» از آنجا با کاسپین مرتبط است و اماکن زیادی از این اسم در ایران هست. حتی اینها تا حدود شامات هم رفته‌اند. در شام بقایای شهر معروفی به نام «قرقیسیا» به لغت بابلی هست، یعنی کارکسیا، یعنی ماندگاه یا قرارگاه کاسیها. خود کلمه قزوین معرب کاسپین یعنی شهر کاسیها مربوط به همان کاسیها بوده است. نزدیک قزوین در حدود رامند و خیارج، دهی به نام «قرقیسین» وجود دارد که باز این هم یعنی شهر کاسی یا قرارگاه کاسی.

یکی از مشخصات قوم کاسی که مورخان از آن یاد می‌کنند این است که آنان اولین قومی هستند که اسب را تربیت کردند و اسب‌پروری را رواج دادند. معلوم می‌شود آنها که از سرزمینهای شمالی آمده بودند، این جانور را رام و اهلی کرده و با خودشان به دشتهای ایران آورده بودند؛ دشتهایی که بعدها به نام دشتهای مادی نامیده شد، ولی در حقیقت دشتهای کاسیها بود؛ دشتهای اسب‌پروری آنان. همین دشت «بویین زهرا» یکی از نساهای مادی بود (نسا یعنی همان دشت) و قرقیسین هم جنب آن است. پس معلوم می‌شود دشتهای نسایی که هرودوت در کتابش نقل کرده (نساهای مادی)، جایگاه اسب‌پروری بود. به اینها وینسار و دشت رزن و... هم می‌گفتند. دشتهای مادی، یعنی دشت اسب‌پروری؛ اسبهای نسایی هم که معروف است.

تاریخ از آن موقع شروع می‌شود که مدارک مکتوب از قومی به جا مانده باشد. ما قدری نه خیلی زیاد از ماقبل تاریخ ایران گفتیم. اینهایی که معرفی کردم، برحسب استنباط باستان‌شناسی و بنابر کتیبه‌های بابلی و آشوری بود که اسامی اینها در آنجا ذکر شده است. اینکه گفتیم از شمال آمده‌اند، بلکه این اقوامی که حدودش را تا پنج هزار سال پیش معرفی کردیم و پیش از

۱. یکی دیگر از معانی کلمه «کاسی» نظر به اینکه رنگ سبز و لاجورد (اکسید مس از آن گرفته می‌شود) به معنای خودمس هم هست. به این دلیل منطقه کاشان یکی از مناطق بزرگ مسگری و مسگرخانه بوده است.





پنج هزار سال قبل را که عرض کردم وارد نمی‌شویم، چون وارد قوم‌شناسی و نژادشناسی و تقسیم نژادهای بشری می‌شود که از حیطة بحث ما خارج است.

□ جناب استاد، ادوار استقرار بشر در روی زمین را در چند دوره می‌توان

تقسیم کرد؟

○ از وقتی بشر در زمین اسکان پیدا کرد، تاکنون سه دوره را طی کرده است: دوره میوه‌چینی، دوره دامداری و دوره فلاحت. انسان از درخت که پایین آمد و میوه‌چینی را کنار گذاشت، به پرورش حیوانات اهلی پرداخت و به دامداری مشغول شد. دامداری هم احتیاج به کوهستانهایی دارد که بتوان در آنجا بیلاق و قشلاق کرد. کوهستان زاگرس، یعنی مهد تولد بشریت از دوره بربریت به این طرف. اقوامی که در جنوب روسیه مستقر بودند، یعنی از کوههای آلپ اروپا گرفته، از رود دانوب تا کوههای اورال و آلتایی در شرق و رود سیحون و جیحون، به تمام آن منطقه، منطقه سکایی می‌گفتند. سکاییان و سکاهای اقوامی بودند که از دیرباز یعنی از زمانی که برای ما معلوم نیست بوده‌اند. آنچه از اینها کوچ کردند و آمدند به جنوب، این اقوام، همان سکاهای بودند که نژاد آریایی داشتند و از شمال به جنوب کوچیدند.

بعدها سکاهای در تاریخ خیلی نمود پیدا می‌کنند و آنها سکاهای متأخرند. سکاهای باستان همانهایی بودند که در دشتهای باز و بلامانع از حدود اوکراین و روسیه در استپها تا کوههای اورال و آلتایی، در این دشتهای وسیع، به دامداری و در همان جا نیز به اسب‌پروری می‌پرداختند. پس معلوم شد سکاهای از نواحی شمالی به مناطق جنوبی هجرت کردند و به ایران آمدند و اسب را هم که اهلی کرده بودند با خودشان آوردند. این مطلب در کتیبه‌های بابلی ذکر شده است. اسم اسب را هم «خر کوهی» گذاشته بودند، یعنی بابلیها این حیوانی را که سکاهای با خودشان آورده بودند خر کوهی می‌گفتند. سکاهای موجب ارباب‌رانی هم شدند.<sup>۱</sup>

سکاهای اقوامی بودند که در سرزمینهای شمال بحر خزر، بین سرزمینهایی که امروز اوکراین نام دارد، از رود دانوب و از دامنه‌های کوهستان آلپ (سمت شرقی) تا دامنه‌های کوههای اورال و آلتایی در مغرب سکونت داشتند. اینها سکاهای هستند که دارای تاریخ مدونی نبودند. اولین

۱. کاسیها همان گروههای منظم عشایری بودند که خودش یک مفهوم نظامی دارد، مثلاً از اسامی کاسیها یکی «ارتختخته» است که کلمه «ارتش» از آن گرفته شده است.



ذکری که از آنها شده این است که هرودوت در قرن پنجم قبل از میلاد از آنان یاد کرده است، ولی معلوم است که آنان صدها سال پیش از هرودوت قدمت داشته‌اند. بنابراین اقوامی که بعدها به تحقیق پیوسته از شمال ایران به دشتهای جنوب روسیه آمدند و در ایران ساکن شدند، همان سکاها و دارای طوایف زیادی بودند که از جمله آنها کاسیها بودند. یا وقتی آنها از طرف دربند قفقاز به پشته ایران آمدند، بیشتر این اسم بر آنها نهاده شد. یکی از آن اسمها هم آریایی و یکی هم پارتیها بود. پارتیها همان سکاها بودند و هیچ فرقی با هم ندارند.

سکاها بعدها در تاریخ نقشهایی ایفا می‌کنند که مفصل است، و ما اینجا نمی‌توانیم بگوییم سکاها چه موقع از تاریخ، یعنی از تاریخ مکتوب غایب می‌شوند. اما باید گفت تقریباً از آن موقع که ترکان وارد می‌شوند. منظورم ترکان مغولی نیست، بلکه ترکمانان است. از زمانی که غزان و ترکمانان وارد تاریخ مکتوب می‌شوند، دیگر اسم سکایی نیست، زیرا ترکمانان و غزان همان سکاها باستان‌اند. در نتیجه می‌توان گفت: ترکهایی که در آذربایجان و ترکیه عثمانی هستند ترک نیستند، بلکه ترکان و غزان هستند. اما چرا زبان آنان تغییر یافت (به طوری که الآن به آن زبان ترکی می‌گویند)؟ بر اثر مجاورت با اقوام آلتایی و اقوام مغول (مغولستان) زبان آنان تغییر یافته است، وگرنه زبان سکایی باستان تقریباً همان زبان اوستایی و آریایی است که با روسی باستان، سانسکریت هندی و امثال آن هم‌خانواده‌اند. سکاها خود اقوام هند و ژرمنی بودند. قبایل ژرمن همه به شرق اروپا رفتند و دولتهایی تأسیس کردند. اینها همه آریایی بودند، سکایی بودند. کلمه سکایی در نام ساکسونها، کلمه آریایی در اسم ایرلندیها (ایرلند یعنی سرزمین آریایی)، آنگولها، ساکسونها، گلیها و آلتاها؛ اینها همه آریایی و سکایی بودند. اسم کلی سکایی، همان طور که هرودوت می‌گوید، یا «اسکیت»، نام کلی برای این اقوام است. او ده - پانزده قبیله را می‌شمارد که از قبایل سکایی هستند. یکی از آن قبایل که به سرزمین ایران آمده، در آنجا که بودند، اینها گفتند «ایرانویج»، یعنی سرزمین آریایی. پس آریایی اصطلاح نژادی است و قومی نیست. این بود داستان آریاییها.

□ استاد، اقوام سومری چه کسانی بودند و در کجا استقرار داشتند و ارتباط

آنها با سامیان و آریاییها چگونه بود؟

○ طی هزاره سوم و چهارم قبل از میلاد بر روی جبال زاگرس در حال کوچ و حل و ترحال بودند، همان وقت که یک مدینت در دره بین‌النهرین میان دجله و فرات در جنوب



عراق کنونی (بعدها سرزمین سومرها) شکل گرفته، سومریان در آنجا پدید آمده بودند. باید گفت این سومریها بعدها وسط تهاجم اقوام سامی قرار گرفتند. وقتی می‌گوییم سامی یعنی اقوام واقعاً غیر آریایی (غیر اقوام نوردیک یا اقوام شمالی). همه جا شنیدید نورد یعنی شمال و اقوام نوردیک یعنی شمالی. اینان در واقع اقوام جنوبی هستند. بقایای این اقوام سامی عربها هستند که به عنوان اقوام سامی شامل یهود هم می‌شود (یهودها و عربها). اما یک طایفه اکدی که از نژاد سامی بودند، بر سومر باستان تسلط پیدا کردند. در آنجا شهر مشهور بابل منسوب به اینهاست. تمدن سومری را اخذ و در خودشان هضم کردند. بسیاری از عناصر مذهبی سومری را گرفتند با تقریباً عقاید بدویانه خودشان آمیختند. این اکدیها حکومت بابل و بابلیان و سلسله‌های بابلی را بنیاد نهادند. از این طرف، اقوام کاسی بی‌اهمیت نبودند. اول به عنوان مزدور وارد حوزه بین‌النهرین می‌شوند و در اطراف سومری و بابلی به کار گرفته می‌شوند، یکی به عنوان مزدور جنگی و یکی هم به عنوان مزدور خدماتی. تمدن جاذبه دارد، کوه‌نشین وقتی می‌بیند تمدنی با آثار مدنیت است، برایش این جاذبه دارد. این قانون کلی است که تمام اقوام مهاجم که کشورهای متمدن دنیا را فتح کرده‌اند و در آنجا مستقر شده‌اند و سلسله‌ها و حکومتها ایجاد کرده‌اند، در واقع جذب تمدن شده‌اند. تمدن این همه جاذبه دارد.

□ استاد، گویا در کتب مقدس و متون روایی ما هم به این سرزمین اشاره شده است.

○ اجازه دهید حدیثی از رسول اکرم (ص) یاد کنم که به عربهای بدوی اسلام آورده گفت: «علیکم بالسواد الأعظم»<sup>۱</sup> و منظور همان سرزمین متمدن عراق و شام بوده است. کاسیها مجذوب تمدن بابلی و سومری شدند، اول به عنوان مزدور و کارهایی از این قبیل رفتند و بعد رفته رفته خودشان در آنجا اقتدار پیدا کردند، چون دارای روحیه نظامیگری و عشایر بودند. همیشه ارتشها و نظامیان از اقوام عشایر یا اقوام کوچنده تشکیل می‌شود. اقوام شهرنشین هرگز ارتش به هم نمی‌زنند، مگر اینکه از اقوام و طوایف عشایر و کوچنده بوده باشند و منشأشان آن بوده باشد. اینان رفته رفته اقتدار پیدا نمودند تا جایی که از اوایل قرن هجدهم قبل از میلاد، یعنی ۳۸۰۰ سال پیش حکومتی در بابل به نام حکومت کاسیان بابلی تأسیس

۱. بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۳۷۴؛ شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۱۲۳.

نمودند و ششصد سال تمام بر بابل حکمرانی کردند.

پس ببینید استیلای عنصر ایران بر بین‌النهرین و عراق مربوط به زمان کوروش کبیر نمی‌شود. همان طور که اینان بر امور جامعه مدنی بابل تأثیر می‌گذارند، خودشان هم از فرهنگ و تمدن و دین بابل متأثر می‌شوند، به نحوی که وقتی اقوامی کاسی از بابل به مناطق داخلی فلات ایران و فلات زاگرس می‌آمدند، دیگر اینها بابلی زده شده بودند. بسیاری از عناصر مذهبی بابلی میانرودانی وارد مذهبهای ایرانی شد. دوستان از من می‌پرسند که نقطه جغرافیایی خاستگاه ادیان بشری کجاست. می‌گویم جنوب عراق، یعنی سرزمین بابل که جای عجیبی است؛ جایی که برخوردگاه تمدنها و تمام فرهنگها بوده است. تورات هم این را می‌گوید که در اینجا بلبله الالسن رخ داد، یعنی زبانها آشفته شد. داستانش را بخوانید. این خیلی معنا دارد، یعنی تمام ادیان در آنجا ریشه گرفتند و از آنجا به همه عالم پراکنده شدند. این حرف درستی است. آنجا هنوز هم آن خاصیت را دارد. وقتی ما می‌خواهیم به داستان شیعه‌گری خودمان و فرقه‌های شیعه برسیم، تمام رجوعمان به جنوب بابل است، یعنی اول آنجا نشأت گرفته، خاستگاه مکتب شیعه در جنوب بابل است. مرکز صابئیان در جنوب عراق است، بنابراین، خیلی مهم است که مبدأ و منشأ تمام ادیان عالم بلا استثنا جنوب عراق یا بین‌النهرین است؛ ناحیه‌ای از جنوب بغداد تا حدود اروند رود. آنجا مثل دیگی می‌ماند که عناصر مختلف مذهبی مانند آش شله قلمکار همانجا پخته شده و از آنجا درآمده است. به این هم خواهیم رسید.

در این ناحیه ایران به احتمال زیاد اقوام آریاییهای موج دوم مثل همین اقوام کاسی و اقوام مانائی و هوری بودند که بعدها هر کدام از طوایف اینها ملت ماد را تشکیل دادند. در تاریخ قدیم آمده که ملت ماد از هفت قبیله بوده‌اند. هرودوت اسامی این قبایل را ذکر کرده، ولی اینان واقعاً بیشتر بودند. اما یکی از قبایلی که هرودت ذکر می‌کند قبیله مغان بودند. او می‌گوید قبیله مغان ماد عهده‌دار کهنانت و دیانت، یعنی دین‌یاری و خلاصه امور مذهبی ملت ماد و قبایل مزبور بوده است. این با سایر ملتها در عالم مشابهت تاریخی دارد.

چیزی در تاریخ هست که به آن اصل آنالوژی می‌گوییم، یعنی ملت‌هایی را با ملت‌های دیگری مقایسه می‌کنیم، مثل یک معادله از معلوم به مجهول پی می‌بریم و یک نتایج و احکام کلی از آن استخراج می‌کنیم که هیچ ردخور ندارد. این مطلب را هم بنده نوشته‌ام و



مقایسه کرده‌ام: قبایل ماد قبیله روحانی‌شان مغان بود. قبایل دوازده‌گانه اسرائیل یا یهود، همان اسباط دوازده‌گانه که در قرآن ذکر شده، قبیله روحانی‌شان که اختصاصی و حرفه‌ای بوده، همان لاویان بودند که موسی و هارون و انبیای قدیم اسرائیل از این لاویان برآمده‌اند. امروزه هم که می‌دانید، همین لاویان طایفه کاهنان کنیسه‌های یهودند. در عربستان هم این طور بوده، در قبایل مختلف عرب، حتی آنها که با هم تنازع و تخاصم داشتند، قبیله مشهور دیانت و کهنات‌پیشه - هر چند اصطلاحش کمی فرق می‌کند - که سدانت خانه کعبه را بر عهده داشتند طایفه بنی‌هاشم بود و از این روست که از همین طایفه بنی‌هاشم، علویان، فاطمیان و بنی‌العباس درمی‌آیند؛ از همین طایفه که قبیله روحانی عربستان بود.

□ استاد، یکی از قبایل ایرانی، قبیله مغان است، لطفاً درباره این قبیله و

ارتباط آنها با اقوام کهن ایرانی مختصر توضیحی بدهید.

○ اما درباره قبیله مغان و ارتباطشان با کاسیها باید گفت: احتمالاً اینها هم کاسی بودند، هر چند می‌گویند نژادی مثل آریاییهای پارسی زمان کورش و داریوش هستند که چهره‌شناسی‌شان به آنها نمی‌خورد، ولی شاید چهره‌شناسی‌شان و نژادشان به همین قبایل کاسی بخورد. البته گفتیم که اینها غیر آریایی نبودند و روابطی با بابل برقرار کردند. مغان بیشتر در کوهستان البرز و دماوند ساکن بودند، یعنی مرکز مغان ایران، ری و دماوند بوده و بعدها نیز همدان که مرکز حکومت مادها می‌شود. این قبیله برای ترویج دین - که آن را هم می‌گویند دین زرتشت بوده - کوشیدند، گرچه دین خودشان یعنی دین ماقبل زرتشتی خیلی مهم است، ولی برای وحدت قومی مادها از زمان هوخشتره، ظاهراً این دین را تلقی به قبول می‌کنند، دین زرتشت مشرقی خراسانی را، و خودشان به ترویج این دین می‌پردازند. دومین مرکز مهم قبیله مغانها همدان بود که حکمتانه می‌گفتند. دارالمغان یا سومین مرکزشان در قدیم‌ترین ازمه از زمان کوروش کبیر یک جا در کنار بابل به اسم مغانستان، شهر مغان، بوده است. بعدها در آذربایجان مخصوصاً در ناحیه شیز (تخت سلیمان کنونی) نیز مرکز مغان بوده است. با گسترش امپراتوریهای ایران، یعنی در زمان هخامنشیان و پارتیها، بعد از آن اسکندر، سلوکیهها باز امپراتوری پارتیها و بعد از آن ساسانیها، حوزه‌های روحانیت ایرانی - که همان مغان باشند - و دین مغان متعدد و گسترده می‌شود. این بار دیگر حامل دین زرتشت‌اند و مروج کیش زرتشتی، و پیام دین زرتشت را ابلاغ می‌کنند. اینان تا اقصی نقاط اروپا می‌روند، یعنی مغان



ایران بر دینهای جاهلیت اروپایی تأثیر می‌گذارند، چنان که در نزدیکی یونان بسیاری از آتشکده‌های زرتشتی وجود دارد.

□ استاد، در مورد اهمیت مغان در تاریخ فکر و اندیشه بشر توضیحاتی

بفرمایید.

○ اهمیت مغان در تاریخ فکر و فلسفه و اندیشه و عرفان، حکمت و کلام بشر، نقش اساسی، تعیین‌گر، قاطع و بلامنازع دارد. باید گفت هر جا که یک امپراتوری در یک سرزمین تأسیس می‌شود و اقوام را تحت حکومت می‌گیرد یا بر آنها استیلای سیاسی پیدا می‌کند، ضرورت تاریخ است. قانون تاریخ و امری قانونمند است که یک ایدئولوژی یا مذهبی به عنوان ایدئولوژی و دینی به وجود بیاید که وحدت کلمه را بین آن اقوام ایجاد کند، یعنی یک مذهب مشترکی یا قدر مشترکی ما بین اینها پدید آورد. این دین مغان دین مهرپرستی بوده و بنا به آن ضرورت تاریخی که عرض کردم دعوت زرتشت مشرقی را لیبیک گفتند و دین زرتشت را اتخاذ کردند. البته در این دین دخل و تصرف کردند. عنصر اصلی دین زرتشت را گرفتند، یعنی عنصر اصلی و پیام حضرت زرتشت را گرفتند و با اعتقادات جاری قدیم و قویم خودشان درآمیختند. یک اصل اساسی که در قانون اساسی این دین است، اصل اساسی دین مغان که بر تمام ادیان جهان - خواه ادیان شرق یا ادیان غرب باشد - تأثیر شگفت‌انگیزی گذاشته، همانا دوگانه‌پرستی و دوگانه‌گرایی یعنی ثنویت بوده است. این ثنویت منسوب است به حضرت زرتشت. کما اینکه خود زرتشت از دو نیروی جهانی نام می‌برد به نام انگره مینو و سپنته مینو که انگره مینو همان اهریمن است و سپنته مینو هم اهورامزداست. بنابراین، دین مغان که تمام عالم تاکنون از آن متأثر هستند، فکر اصلی اش دوگانه‌پرستی است. حالا خواهید گفت این دین ثنوی یا دوگانه‌پرستی به این معناست که در کنار اهورا مزدا اهریمن را می‌پرستند؟ نه این طور نبوده است.

□ استاد، ارتباط مغان با دین زرتشت و مانی چگونه بوده است؟

○ باید گفت دو گونه تلقی از دین مغان یا دین زرتشت و بعدها دین مانی وجود دارد. ثنویت در تمام این ادیان مشترک است و اصل معانی دارای دو جنبه است. یک وقت تلقی دینی خاص از به اصطلاح ادیان ثنوی یا ادیان مغانی می‌کنند و آن یکتاپرستی است، ولی در کنار این تلقی دینی (تنها تلقی دینی نیست) آن گرایش خواص دین را هم باید در نظر گرفت.

بله، در بررسی ادیان باید بین خواص و عوام فرق گذاشت. وجه تخصیص و اختصاص دین به عوام است، اما وجه تخصیص فلسفه به خواص و روشنفکران و خردورزان قوم است. بنابراین، کما اینکه دین اسلام، از حیث دینی و از بعد مذهبی و کلامی دین یکتاپرستی است، ولی از حیث فلسفی ثنویت را قبول دارد. در قرآن نور و ظلمت وارد است و اینها دو وجه ثنویت‌اند. شما وقتی آیه شریفه قرآن را می‌خواهید تلاوت کنید، می‌گویید: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. این شیطان رجیم که در عرض «الله» تبارک و تعالی قرار می‌دهید و از او به خدا پناه می‌برید چه کسی است؟ از این منظر، تمام مسلمانان بلااستثنا - که آیات قرآن را تلاوت می‌کنند - ثنوی مذهب‌اند. منتها این نیست که شیطان پرست باشند، بلکه برای آن است که شیطان شناخته بشود که این شیطان نفس اماره است، شیطان اهریمن وجود است، شیطان نفس بهیمه است، برای این است که او را بشناسی تا به قول قرآن از ظلمت به نور روی بیاوری. خدا را یعنی ذات نورانی خدای تبارک و تعالی را در پرتو وجود ظلمت، می‌شود دید و می‌توان شناخت: «تعرف الأشياء باضدادها». وقتی می‌گوییم ثنویت، زود نگویند آقا دارد کفریات و زندقه می‌گوید.

□ استاد، بفرمایید که آیا اینها از جمله ادیان تو حیدی هستند.

○ دین توحیدی عددی دین موسی است؛ دینی که به یک خدا اعتقاد دارد و آن خدا هم خدای تجسیم‌ی و تشبیه‌ی است. «یهوه» رقیبی ندارد. این دین توحیدی عددی بنی‌اسرائیل و یهود دینی است که تناقض بزرگی در ذاتش وجود دارد و نتوانسته مردم دنیا را اقناع کند. عوام خوب که نگاه می‌کنند همه جا آثار نور و خیر نمی‌بینند، می‌بینند شر و ظلمت بیشتر است. آن خدای احد و واحد، دو وجه دارد که به صورت تجریدی‌اش یعنی به تعبیر قرآن یکی بُعد رحمانی است، یکی وجه شیطانی.

ما داریم با اصطلاحات قرآن صحبت می‌کنیم. کمی برای شما تقیل است. یکی از آیات شریفه به «رب المشرقین و رب المغربین»<sup>۱</sup> اشاره دارد: رب المشرقین و رب المغربین یکی که نیست، آن رب المغربین جزو صفات جلالیه است، رب المشرقین هم پیداست. اینها مهم است و توضیح آن بحث بود که تا اسم ثنوی می‌آید زود می‌رنجند. دنیا بدون ثنویت نیست، مادامی

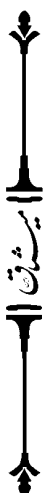
۱. الرحمن، آیه ۱۷.



می‌شود گفت که تعابیر قرآنی اش نفس اماره است و به ابلیس راجع است، و آن نفس رحمانیه که نفس لوامه گویند، نفسی است که سرزنش می‌کند و بازدارنده بشر از کارهای شر است. اسلام دین عرفانی است. تمام ادیان برای راهنمایی و نجات بشر و برای تزکیه و تهذیب اخلاق و رفتار آدمی نازل شده‌اند. تمام آنها برای این بوده که شیطان وجود خودمان را بشناسیم. این شیطان وجود چیست؟ این را دین موسوی ندارد (که توحیدش عددی است). به همین دلیل است که مانی می‌گوید خدایی که به موسی القا شده یا موسی دارد تبلیغ می‌کند (وی به او بپوهه می‌گوید)، هیچ تالی و ضد و ندی ندارد، یعنی آنجا شیطانی نیست (تا اسفار خمه). و بعد از کتاب عزراء است که رفته رفته تحت تأثیر ایرانیها ثنویت از کتاب عزراء، اشعیاء، حزقیال و همین طور تا کتابهای آخر کتاب مقدس برمی‌آید.

چون آنان تبعه ایران بودند و تحت تأثیر مغان ایرانی قرار گرفته بودند، رفته رفته می‌بینیم شیطان هم وارد دین یهود می‌شود، وگرنه در دین اولیه موسی در اسفار خمه، خدا اصلاً صورتی تجسمی دارد (بپوهه با یعقوب کشتی می‌گیرد، اصلاً کلمه اسرائیل یعنی کسی که با خدا کشتی گرفته است). کتابهای سفر تکوین یا پیدایش و شاهان را (پنج کتاب اول تورات) ببینید. آنجا می‌گوید: وقتی خدا ظاهر شد، یعقوب خدا را دید، سنگی گذاشت و آنجا بیت‌الله شد. یعقوب با خدا کشتی گرفت، خدا او را زمین زد. این گونه خدای موسی خدای تجسمی و تشبیهی است. ادیان ایران اصلاً تجسیم و تشبیه نداشتند. ویژگیهای ادیان ایران چنین بوده و به همین دلیل ادیان ایرانی هرگز بت‌پرست نبوده‌اند و هرگز مجسمه خدایان - مثل روم و یونان - درست نمی‌کردند، برای اینکه اعتقاد به تجسم و تشبیه نداشتند. تمام ادیان ایرانی به دو مبدأ خیر و شر و نور و ظلمت یا اهورا و اهریمن به صورت تجرید فلسفی اعتقاد داشتند و ادیان دیگر را مسخره می‌کردند. هرودوت می‌گوید: ایرانیان ما را مسخره می‌کنند و می‌گویند که شما بت‌پرستید. ایرانیها هیچ گونه بت‌پرستی نداشتند و حتی برای خدایان قربانی هم نمی‌کردند.

اساس دین همان اعتقاد به دو وجود ازلی است که این دو مبدأ خیر و شرند، همزادند و همزاد دیرینه یا قدیم‌اند. حالا وحدانیتشان، یکتاپرستی‌شان کجاست؟ اینجاست که این دو مبدأ خیر و شر یا نور و ظلمت از یک وجود متعالی برین که حقیقت عالم با اوست پدید





آمده‌اند، یعنی آن وجود حقیقی واحد عالی متعالی دو چهره یا نیمرخ دارد: یک رخس ظلمت است، یک رخس یا یک وجهش نور است؛ دو همزادی که از این به وجود آمده‌اند (اصطلاح همزاد به کار می‌برند). آن وجود برین ازلی و ابدی زروان است، زروان یعنی خدای زمان. زمان و دهر را نباید به صورت توالد و تناسل بشری در نظر گرفت. در جوهره و ذات این زروان، زمان و دهر هم سپیدی و نور پدیدار است و هم سیاهی و ظلمت پدیدار است. این ثنویت است. اما ثنویت در اصل، اگر به اصطلاح فلسفی بخواهیم بگوییم، از کثرت به یک وحدت بسیار عالی و اشرافی تحویل شده است که یاد کرده شد.

□ استاد، با این توضیح که شما فرمودید این ثنویت خیلی با برخی از

آموزه‌های فلسفی ماناهمگون نیست.

○ در ایران همین اعتقاد است. فلسفه ملاصدرا و میرداماد را اگر بشکافیم و تحلیل بکنیم، هیچ چیزی جز این نیست. همه عرفای ما هر چه گفته‌اند هیچ چیزی جز این نیست. شاهنامه نیز همین طور است. بله، در قرآن مجید هم «الله» تبارک و تعالی مبین زروان است، چون حدیث نبوی داریم، صرف نظر از سوره دهر، صرف نظر از اینکه می‌گوید: «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ»<sup>۱</sup>، یعنی اینها تعبیر و تفسیر وحدت‌آمیزش همان خود «الله» است. حدیث شریف نبوی است که «لَا تَسْبُوا الدَّهْرَ فَإِنَّ الدَّهْرَ هُوَ اللهُ»<sup>۲</sup>؛ یعنی به دهر (یعنی زروان) به خدای زمان بد و بیراه نگویند، زیرا همین زمان / زروان یا دهر خدای تبارک و تعالی است.

تا اینجا من سعی کردم بُعد یکتاپرستی‌اش را برای شما بگویم که کجا یکتاپرست اشرافی یا نوری می‌شوند: آنجا که فلسفی‌اندیش می‌شوند، کجا ثنوی مسلک‌اند: آنجا که فلسفی می‌اندیشند، و کجا یکتاپرست‌اند یا توحیدگرایند: آنجا که تبدیل یا تحویل کثرت به وحدت می‌شود. برای همه اقوام عالم، این مذهب پاسخگو شده و این خیلی مهم است. ما همین طوری نگوییم که مثلاً مردم چرا دین مانی را قبول داشتند! این دین از شرق به غرب عالم به سرعت باد و برق پراکنده شد. مگر یک دین در عالم به این زودی منتشر می‌شود؟ همین دین اسلام بر گستره مانویت رشد پیدا کرد، زود قبولش کردند، و اگر غیر از این بود قبول نمی‌شد. مانویت اصلاً

۱. الرحمن، آیه ۱۷.

۲. جامع الأخبار، ص ۱۶۰.



برای دین اسلام یک سفره حاضر و آماده بود. به این دلیل است که ایرانیان فرهیخته و فرزانه آن زمان به پیروی از سلمان فارسی بدان گرویدند، دین محمدی(ص) را پذیرفتند و مخصوصاً به قرآن این همه توجه و علاقه نشان دادند، برایش صرف و نحو و معانی و بیان درست کردند. اینها برای چیست؟ برای این است که دیدند همان دینی را که خودشان هم داشته‌اند و با عقایدشان انطباق دارد عرضه کرده است. دیدند قرآن داستان نور و ظلمت، رب المشرقین و رب المغربین و سایر موارد را مطرح می‌کند و آن را پذیرفتند.

□ آیا به نظر شما اسلام تمام آموزه‌های مانویت را تأیید کرد؟

○ البته نه، در اسلام عناصر میرای مانویت از بین رفت، یعنی همانها که عناصر خرافی بود. البته مقداری از عناصر مانوی باقی ماند. آن مقداری هم که ماند، مثل بهشت و دوزخ، نمازهای پنج‌گانه، ماه رمضان و عید فطر و... جز اینها بود. البته اساس کیش مغان مهرپرستی بود.

□ استاد، علل توجه عالمیان به دین مغان چه بوده است؟

○ دین مغان و مذهب زرتشت، دینی بسیار فلسفی است. این را تمام دانشمندان بزرگ ملل و نحل نویسی اسلامی می‌گویند، مثل سید مرتضی رازی. وی در بیان ادیان می‌گوید که هیچ مذهب در عالم نزدیک‌تر از مذهب مجوس به مکتب فلاسفه نیست، یعنی مغان. از یونانیان خود ارسطو حداقل دو کتاب در مورد مغان ایران نوشته، یکی ماگیکوس، یعنی همین مجوس‌شناسی یا مغ‌نامه، و یکی هم کتاب درباره فلسفه. ارسطو می‌گوید که انبازدلس و سایر فلاسفه مانند دموکریت، هراکلیت و افلاطون و اهل آکادمی، همه دین مغان و زرتشتی ایران را برگرفته‌اند. جمله ارسطو این است که می‌گوید: تمام سرچشمه ادیان عالم و سرچشمه مکاتب فلسفی موجود در عالم، از زرتشت سپیتمان ایران است. همچنین معروف است که افلاطون در تیمائوس و در سایر آثارش یا مکالماتی که از سقراط نقل می‌کند، حتی اسم مغان را هم برده است.

□ استاد، در میان مکاتب فلسفی مادی کهن کدام یک از بقیه برجسته‌تر

است؟

○ در میان مکاتب فلسفی مادی دو مکتب از همه برجسته‌ترند: یکی دموکریتوس که پدر اتمیسم جهان است، و یکی هم هراکلیتوس. اینها را که می‌گوییم علمای اروپا نوشته‌اند و از استنباط خودم هیچ چیزی نمی‌آورم. مثلاً آسموسن، دُسنگیمن که بزرگ‌ترین دین‌شناسان



عالم‌اند، از جمله کتابهایی که نوشته‌اند به نام زرتشت و هراکلیت است. آتش زرتشتی، نظم کیهانی هراکلیت است. خود هراکلیت در نوشته‌اش یاد کرده که اینها را از مغان ایران که رفیقش بودند گرفته و اسم مغان را هم برده است، یعنی همان فلسفه ایران باستان. هراکلیت فیلسوف بزرگ مادی جهان که همه مکاتب فلسفی مادی پیرو او بودند، مثل فویر باخ و کارل مارکس، یکسره زردشتی‌گراست. جالب این است که هراکلیتوس رفیق داریوش هخامنشی بوده و با هم مکاتبه داشته‌اند. موطنش هم افسوس بوده که اکنون در ترکیه است. آن شهر یکی از مراکز بزرگ فلسفی و دینی در عالم بوده است.

همچنین دموکریت آبدرایی، دموکریتس، شاگرد مغ بزرگ استانس مسمغان بود. زمانی که داریوش بزرگ به مصر می‌رود، مغان ایران همراهش می‌روند. یکی از مغان ایران مسمغان بود (یعنی بزرگ مغان). وی که استانس نام داشت و اهل ری هم بود، به مصر می‌رود. وقتی که دانش و حکمت استانس مسمغان را می‌بینند، بزرگ‌ترین معبد مصر را در اختیارش قرار می‌دهند - معبد منفیس مصر - و در آنجا کرسی تدریس برایش می‌گذارند. چند تئوری طبیعی از استانس مسمغان ایرانی صادر شده است و یکی از شاگردان برجسته‌اش همان دموکریتس آبدرایی بوده که خودش شخصاً خدمت استاد این فلسفه را آموخته و پدر اتمیسم شده است. بنده این موضوع را در مقاله‌ای<sup>۱</sup> نوشتم که پدر اتمیسم در دنیا، یعنی دموکریتوس در کدام مکتب این نظریه را آموخته: در مکتب استانس مسمغان.

بنابراین، دین مغانی و زرتشتی ایران منشأ ادیان بزرگ عالم شده، یعنی مادر ادیان است. مغان در سراسر عالم پراکنده شدند و به خصوص از دوره پارتها معابد و آتشکده‌های آنان در تمام سرزمینهای امپراتوری هخامنشی و بعدها در سرزمینهای پارتها گسترش یافت، به حدی که در خود یونان باستان، مرکز فلسفه عالم، چند معبد ساخته شد. علمای برجسته معاصر کتابهای بسیاری درباره مغان ایران نوشته‌اند که فضایی ما اطلاع ندارند. آنان نوشته‌اند که یونانیان مغ ماب یا مغان یونانی ماب از دل دین زرتشت، بهتر است بگوییم از دل دین مغانی، همان میترایسم یا مهرپرستی بیرون آمدند که طی قرنهای سوم به بعد (قبل از میلاد) تا دوم

۱. این مقاله درباره خاستگاه نظریه اتمی ایران است که در فصلنامه میراث مکتوب به چاپ رسید و بسیار مورد توجه قرار گرفت.

و سوم بعد از میلاد در سراسر جهان منتشر شد و میتراپیسم در سراسر عالم پراکنده شد و مسیحیت بر گرده دین میتراپیسم پدید آمد.

□ استاد، به غیر از حضرت عالی دیگران نیز با این گستره به این موضوع

پرداخته‌اند؟

○ بله، به تازگی مجموعه مقالات دانشمندان میتراشناس عالم در کنگره دوم مهرشناسی/ میتراشناسی به ترجمه آقای ثاقب‌فر منتشر شده است. از این منابع معلوم می‌شود که مهرپرستی با تمام آداب و رسوم و مناسک و مراسم و معابد مهر، یعنی تمام مهرابه‌ها، در مسیحیت وارد شده است. تمام مهرابه‌ها، گنبد‌های مهرپرستان همانهاست که کلیساهای بعدی رویشان ساخته شده است. کلمه مهرابه (با های هوز) محرابه (با های حطی) نیست، آبه یعنی گنبد و مهرابه یعنی گنبد مهر. در ایران نیز تمام این مهرابه‌ها و گنبد‌های مساجد برگرده آن مهرابه‌های مهری گذاشته شده است.

□ استاد، لطفاً بفرمایید که ارتباط این معابد و یا مسائل با اسلام و فرهنگ

اسلامی چگونه بوده است و آیا اینها خلاف اسلام است و یا نه، و یا

فرهنگی است که در طول هم ادامه پیدا کرده و در دنیای اسلام اصلاح یا به

گونه‌ای با اصطلاحات اسلامی همسان شده است.

○ البته معابد بودایی در بحث مانویت می‌آید. اجازه بدهید این را بازتر بیان کنم که شاید جای دیگر این گونه بیان نشده است. آنچه اروپاییان گفته‌اند برای مسیحیت خودشان است، ولی در ما ایرانیان همیشه این واهمه بوده که این مطالب خلاف اسلام است. خلاف اسلام یعنی چه؟ مگر آسمان به زمین می‌آید که دین‌شناسی تطبیقی بشود. اول این را بگویم که هیچ دینی در عالم بدون عناصر ماقبلش به وجود نمی‌آید. هیچ چیزی از زیر بُته عمل نمی‌آید.

عناصر دین مهری در ایران خیلی مهم است. اول آثار عینی‌اش را می‌گوییم: گنبد‌ها و سردابه‌ها و همین زورخانه‌ها که آثار پهلوانی بوده است. حال چرا زورخانه‌ها عین سردابه‌ها و همه جا کنار رودخانه‌ها ساخته می‌شده است؟ سرسلسله تمام سلسله‌های عرفانی و فرقه‌های صوفیانه، حضرت علی - علیه الصلاة و السلام - بوده است. در تمام نحله‌های عرفانی و نحله‌های فتوت و زورخانه، علی هست. علی اسمی است اسلامی شده از مهر. اینجا علی تشخیص فردی ندارد، یعنی تشخیص فردی انسانی که همان پسر ابوطالب باشد. اینجا تشخیص تجربیدی و تأویلی



است، چون خود علی بن ابی طالب جزو نوادر بشر است و خصال ایزد مهر، حضرت مهر در وجود مبارک ایشان متجلی بوده و او فرد اکمل بوده است. این چنین و به همین دلیل است که به شیعیان و فرقه‌های تصوف غالی می‌گویند؛ غالی یعنی افراطی؛ یعنی در مورد حضرت علی افراط می‌کنند و گفته‌اند علی خداست. بعضی گفته‌اند که خدا نیست، ولی از خدا هم جدا نیست. در زمان خودش وقتی فرقه کیسانیه آمدند و گفتند: تو الوهیت داری، شمشیر کشید و گردن آنها را زد. گفت: این حرفها چیست به من نسبت می‌دهید؟ آنها می‌گفتند: تو ایلیا هستی، خدا هستی. آنها در فکر این بودند که تشخص انتزاعی، الهی و معنوی را به وجود و اسم ایشان موسوم بکنند، که کردند، وگرنه خود ایشان که دعوی نداشت.

بنابراین، مهر به علی بن ابی طالب تبدیل شد و تمام صفات ایزد مهر و میترا به وجود مبارک ایشان اتصال پیدا کرد. همین طور در تطور ایام و دهور می‌بینیم که اینجا و آنجا کرامات و معجزات به آن اسم منسوب است و اینکه علی با مهر مقرون بوده است. در اسامی مهر علی گفته می‌شود و جالب توجه است که بعد از ۱۴۰۰ سال می‌بینیم که می‌گویند مهر علی. هیچ کجا مهر محمد و مهر حسین نمی‌گویند، تنها می‌گویند مهر علی. به اولادش هم اطلاق کلمه «مهرزاد» کرده‌اند. مهرزاد، یعنی زاده مهر که از نظر لغوی تطور پیدا کرده و «میرزا» شده و به تمام سادات میرزا اطلاق می‌شود.<sup>۱</sup> در قرآن مجید هم چند جا «مهر» ذکر شده، منتها نه با کلمه مهر؛ یکی در میثاق الست؛ میثاق الست، میثاقی است که زروان یعنی خدای برین بین دو همزادش یعنی اهریمن و اهورامزدا بست، این دو تا را با هم آشتی داد و پیوند مهر داد. برای پایدار ماندن جهان این میثاق باقی می‌ماند.

بنابراین، چنین پیمانی خود مهر است. مهر در لغت اوستایی و ودایی یعنی پیمان ازلی، یعنی میثاق الست که در قرآن هم ذکر شده است. ایرانیان آن طور که شاگردان ارسطو گفته‌اند، بر این باورند که زروان میان آن دو مبدأ نور و ظلمت که در حال تضاد و تخاصم‌اند واسطه‌ای قرار داد که اسمش مهر / میتراست. پس مهر همانا مهر میانجی است، به آن مهری می‌گویند که پیمانها بر آن استوار است. حتی بین زوج مختلف الجنس و ضدین هم چنین است، یعنی

۱. باید به این شعر، از شاعر بسیار عارف و صوفی برجسته‌ای به نام محمدعلی تبریزی، دقت خاص شود:

«ها علی بشر کیف بشر / ربه فیه تجلی و ظهر \* هو و المبدأ و شمس و ضیاء / هو و الواجب نور و قمر.»



یک زن و یک مرد وقتی می‌خواهند میثاق تزویج ببندند، مهریه وجود دارد. مهریه (یعنی همان مهر) لغت عربی نیست، لغت فارسی خالص است، وگرنه کلمه عربی آن «صداق» است. آن پیمانی که میانشان بسته می‌شود، مهر به معنای پیمان، وفاداری، محبت، قرارداد فیما بین، عشق است؛ عشق یعنی پیمان مهر و مودتی که بین دو جنس مختلف الماهیه تشکیل می‌شود. خلاصه آنکه دین مغان پیش از زرتشتی‌گری همانا مهرپرستی بوده است.

□ استاد، آیا می‌توان گفت این واژه‌ها که قبلاً در ادیان ایران باستان به کار می‌رفته، در فرهنگ اسلامی، البته در قالب اسلامی آن، به همان معنا به کار برده شده است؟

○ ببینید، در هر جایی یک حکومت فراگیر ملی تشکیل می‌شود، یک ایدئولوژی می‌خواهد. در آن امپراتوری هخامنشی ایدئولوژی دین زرتشت است. در عربستان هم وقتی قبایل خواستند متحد شوند و ملت ایجاد شود (در عربستان ملت نبود، قبایل متفرق متنازعی اینجا و آنجا پراکنده بودند) محمد بن عبدالله - صلوات الله علیه - اینها را تحت اتحاد آورد، متحدشان کرد، و آن قبایل «ملت» شدند. این ملت یک ایدئولوژی می‌خواهد، اسلام آن ایدئولوژی ضروری بود. این ایدئولوژی در آن زمان دین زرتشت بود. اگر ایران نبود الآن یک دین قومی در عربستان مانده بود، هر چند آنها - همین وهابیهها - الآن هم مسلمان نیستند و از کافر هم کافر ترند. ما یک کتاب پهلوی داریم به اسم بُندهشُن که از امهات متون پهلوی است. این کتاب یک جمله‌ای دارد - و این جمله محض خودستایی و اغراق نیست - وقتی کشور خونیرس (= ایرانشهر) یا ایرانزمین را شرح می‌دهد، می‌گوید: کشوری است که تمام ادیان عالم در آنجا زاده شده یا پدید آمده است و از اینجا دین را به همه عالم ببرند. تمام مردم عالم دین را از اینجا یعنی سرزمین ایران ببرند.

در این سرزمین ایران که قسمت جدایی‌ناپذیر فرهنگی‌اش بین‌النهرین را قلب ایران شهر می‌گفتند، ادیان عالم همه از اینجا سرچشمه گرفته است. مردم ایران تا زمان اسلام زرتشتی مذهب بودند، وقتی اسلام را قبول و تأیید کردند، از عناصر اسلامی به جای عناصر زرتشتی بهره بردند. آناهیتا یا ایزدبانویشان حضرت فاطمه زهرا(ع) شد که درست قابل تطبیق است. خدای برین زروان به اسم جلاله «الله» تبدیل شد. اهورا مزدا اسمش با احمد عوض شد، احمد، یعنی «محمد»(ص). «احمد» ترجمه لغت فارقلیت یا پاراکلیت یونانی است که از مانویت





گرفته شده. این همان است که به صورت حمودت در انجیل «متی» آمده و همان است که معادل یونانی‌اش پاراکلیت و لقب مانی بوده است. یعنی آن فره‌وهر و روح الاهی، آن روح مجردی که این کلمه تبدیل به کلمه «احمد» شد و از اسامی محمد بن عبدالله (ص) شد. عرفای ایران - کتابهای اسلامی را که می‌خوانید - اصلاً کلمه محمد را کمتر ذکر می‌کنند، بلکه همه را احمد می‌گویند و یا حقیقت محمدیه و نور محمدی. پس زروان دهر یا خود الله در قرآن شد، اهورامزدا احمد شد که در قرآن هم ذکر شده، مهر علی بن ابی‌طالب شد، آناهیتا فاطمه زهرا شد که دقیقاً ترجمه کلمه آناهیتاست؛ زهرا و زهره نیز دقیقاً مفهوم سماتیک لغت آناهیتاست؛ بانوی دو عالم، بانوی دو عالم که هویت شخصی‌اش یک خانم بسیار با تقوا فرزند رسول اکرم و همسر علی (=مهر) بوده است. هر چه عالم‌تر بشویم بهتر می‌توانیم درک کنیم که ما در واقع عناصر ملی کهن خودمان را، منتها به اسامی مختلف، ستایش می‌کنیم.

□ اینجایا بحث و وحی پیش می‌آید یا نه؟

○ ما الآن راجع به احادیث و متون وحی و کلامی بحث نمی‌کنیم، بحث دین‌شناسی تطبیقی و فرقه‌ها را داریم، و آن بحث علی‌حده‌ای است که حقیقتش را بخواهید در آن تخصص ندارم. نه تخصص دارم و نه وارد می‌شوم. بنده وحی را مکاشفه می‌دانم و فرمایش حضرت امام (ره) را قبول دارم. از اهلش این معنا را گرفتم (باید از اهلش بگیریم). حضرت امام هم حکیم بود و هم عارف. ایشان در یک کلمه خلاصه کرد و گفت: این وحی که می‌گوییم نازلۀ هفتمی است که از خود وجود مبارک پیامبر به خودش القا شده است. دیگر بالاتر از این بنده نمی‌توانم اعتقاد بورزم، و اگر بخواهم خودم هم بگویم، همین فرمایش ایشان را نقل می‌کنم و می‌گویم. جبرئیل و فرشته وحی، چیزی است که از خودش مکاشفه صورت گرفته و از خودش به خودش القا شده است.

□ در مورد پیشینه تاریخی و کنش و واکنشهای اقوام ایران زمین از ترک و لر

و فارس، بلوچ و کرد گرفته تا گیلک برای ما توضیح بفرمایید.

○ گفت الحمدلله درک سخن می‌کند مستمع / قوت طبع از متکلم بجوی، فسحت میدان ارادت بیار / تا بزند مرد سخنگوی گوی. بنده سالهاست آدم گوشه‌نشینی‌ام، الآن شما جوانها را که می‌بینم قلباً مشعوف می‌شوم. بنده اگر یک دعویهایی می‌کنم اینها واقعاً با کمال خجلت و شرمندگی، این مطلبی را که می‌گویم جایی پیدا نمی‌کنید، دیگر حالا تعارفات را بگذاریم کنار.





میشد  
عرض کنم در مورد این اقوام که شما گفتید حتماً من برای شما می‌گویم، و میل دارم از چیزی که به اصطلاح علمی و فلسفی در دنیا به اسم فلسفه تاریخ است، کمی برای شما بگویم. اینکه برای شما می‌گویم نه مال مارکس است نه مال ماکس وبر. من از بچگی، دوازده ساله بودم، کتابهای تاریخی را خواندم و وارد این چیزها شده‌ام، الآن هفتاد سالم است خودم صاحب‌نظر شده‌ام.

تاریخ جهان، یعنی تاریخ مردم عالم از سه دوره گذشته: اول دوره توحش، دوم دوره بربریت، سوم دوره تمدن. اگر علمای غربی را نگوئیم، این نظر ابن‌خلدون مغربی خودمان است. مرحله توحش بیشتر ادواری بود که بشر غارنشین یا جنگل‌نشین بود. اجتماع غارنشینی را به اصطلاح کمونهای اولیه می‌گویند، یعنی جماعات اولیه که وجه معاششان شکار یا گردآوری خوراک بوده است. دوره گردآوری خوراک را دوره میوه‌چینی هم می‌گویند. اما دوره بربریت، حفاصل بین توحش و تمدن است. هر ملتی در عالم از این دوره گذشته است. بربریت بیشتر دوره دامداری است، یعنی موقعی که از اعصار حَجَر دیرینه و میانه گذشته، حیوانات را اهلی کرده و دامدار شده و از گوشت و پوست و شیر آنها استفاده می‌کند، یک مرحله مهمی جلوتر از مرحله توحش است. دیگر میوه‌چینی نیست، انسان دامداری می‌کند و برای دامهایش هم باید کوچ‌نشینی کند. پس می‌بینیم کوچندگی با بربریت ملازمت دارد، وجه معاشش هم دامداری و گله‌داری است. مرحله سوم مرحله تمدن است، تمدن از اسمش هم پیداست، یعنی یکجانشینی مستقر، اسکان یا آرمندگی برای ملتی. برای یک قوم دامداری چه موقع رخ می‌دهد؟ موقعی که به کشت و زرع می‌پردازد. پس اقتصاد و معاش تمدن با زراعت ملازمت دارد. از این بابت هنوز هم در دوران فلاحیتیم، ولی از این باب که صنعتی شدیم، دیگر از حیث تمدنی، تمدن ما فلاحتی است.

خلاصه، از این سه دوره تاریخ بشر، همه اقوام در یک زمان و همزمان عبور نکرده‌اند، تا صد سال پیش اقوام میوه‌چین یا اقوام وحشی در آفریقا و آمریکای لاتین بودند، الآن هم کم و بیش هستند. البته خیلی فرق کرده‌اند و تمدن همه جا را تحت تأثیر قرار داده است. در حالی که تا صد سال پیش ملتهای اروپا و آسیا، به درجات عالی تمدن رسیده بودند، آن اقوام در مرحله میوه‌چینی و شکار بودند. ملتهای تاریخ‌مند یعنی آنها که تاریخ‌دار و قدیم جهان به حساب می‌آیند، ملتهایی هستند که از مرحله بربریت هم گذشته‌اند و به مرحله تمدن رسیده‌اند. اکنون باید کمی جغرافیای طبیعی و تزه‌های اساسی خودم را بگویم. سه فرماسیون یا



سازند اقتصادی - اجتماعی (فرماسیون یعنی شکل‌بندی، فارسی‌اش سازند می‌شود) در جهان تشخیص داده شده، که پیش از مارکس هم گفته‌اند و بعد از مارکس هم می‌گویند. ۱. سازند اقتصادی برده‌داری ۲. سازند اقتصادی فئودالیت‌ه یا زمین‌داری ۳. سازند اقتصادی بعد از عصر انقلاب صنعتی به عنوان تمدن سرمایه‌داری.

این سه فرماسیون / سازند اقتصادی تواریخ ملل، باز ناهمزمان‌اند و یکجا اتفاق نیفتاده‌اند. در اروپا بارانهای طبیعی زیاد است، آبش زیاد است، اما کشورهای آسیایی به خصوص ایران کم آب و خشک‌اند. این تعیین جغرافیایی بر آن فرایندهای اجتماعی و اقتصادی تأثیر می‌گذارد. در ایران برحسب مشخصات جغرافیایی و طبیعی‌اش هرگز فرماسیون اجتماعی - اقتصادی برده‌داری به وجود نیامده است، بلکه فرماسیون اقتصادی - اجتماعی برده‌داری فقط در جاهایی در عالم به وجود می‌آید که یا در کنار آنها باشند یا کنار دریاها. چرا؟ زیرا در آنجا آب فراوان است و احتیاجی به استخراج و استحصالش از زمینهای خشک نیست. نیروی کار، به قول ارسطو ابزار جاندار تولید، یعنی انسان برده آنجا به کار می‌آید. در سرزمینهای خشک‌زاری مثل ایران که آبی وجود ندارد نظام برده‌داری به وجود نمی‌آید. وقتی صحبت از برده‌داری می‌کنیم و می‌گوییم سازند اجتماعی - اقتصادی، منظور بن‌مایه اقتصادی آن است، وگرنه بنده غلام و کنیز خانگی خدمتکارند و جنبه اقتصادی ندارند.

بنابراین، برده‌داری در دنیای باستان، یکی کناره‌های رود زرد چین است، یکی هم کرانه گنگ (رود گنگ) هند، کمی هم کناره‌های خلیج فارس و بین‌النهرین و اروند رود. بله، در سومر باستان یک فرماسیون برده‌داری وجود داشته که متولی‌اش هم کلیسا یعنی روحانیت معابد بوده، ولی فرماسیونهای اجتماعی - اقتصادی برده‌داری قوی وسیع بلامنازع در دو جای عالم بوده: یکی در یونان باستان که یک کشور پرآب دریایی است، دوم به خصوص در روم باستان. این «تاز» به قدری قانونمند است که مو به درزش نمی‌رود. دلیلش هم اینکه حتی در دوران معاصر، یعنی صد - صد و پنجاه سال پیش که دنیای جدید و متمدن صنعتی ما شکل می‌گرفت، در آمریکا فرماسیون اقتصادی - اجتماعی برده‌داری، کناره رودخانه می‌سی‌سی‌پی شکل گرفت. برده‌هایش را از آفریقا می‌آوردند و این سیاه‌ها که الآن ۴۵ یا پنجاه میلیون جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دهند، فرزندان همان بردگان هستند.

اما سازند اقتصادی - اجتماعی فئودالیت‌ه یا زمین‌داری در کجاها به وجود می‌آید؟ در



سرزمینهای خشکزاری که آب نیست، و با قبایل و عشایر دامداری که در آنجا هستند. آن عشایر و قبایل در آنجا که اسکان پیدا می‌کنند، به وضعیت معاش اقتصادی کشاورزی و فلاحتی می‌رسند و سازمان عشیرتی بلافاصله به سازمان زمین‌داری، یعنی نظام خانخانی تبدیل می‌شود. بنابراین، فرماسیونهای زمین‌داری فقط از جوامع عشایری و کوچنده به وجود می‌آید. در تمام عالم این قانونمند است، مثل همان قانون اول و بنیانش مرصوص است. زندگی کوچ‌نشینی هرگز برده به وجود نمی‌آورد، قنات به وجود نمی‌آورد، برای اینکه به قنات احتیاج ندارد، دامدارند و می‌چرانند، ولی زمین‌داری که اسمش رعیت است، وابسته به زمین است. برده‌ها در نظام برده‌داری وابسته به ارباب‌اند و رعیت در شرایط زمین‌داری وابسته به زمین است، و با زمین زندگی می‌کند و پیمانش با صاحب زمین، یعنی زمین‌دار پیمانی بر حسب تقسیم به نسبت بهره است. در حالی که در برده‌داری هیچ این حرفها نیست. سازند زمین‌داری یک مرحله جلوتر و انسانی‌تر از برده‌داری است که در اینجا رعیت آزاد است. در ایران زمین هرگز برده‌داری به وجود نیامده، بلکه فقط سازند زمین‌داری یا فتودالیسم بوده است.

در امپراتوری هخامنشی تمام ملتهای برده آزاد شدند، یعنی اصل حکومتی کوروش کبیر الغای بردگی بود. کوروش عظمتش فقط به این است که نظام بردگی را ملغا کرد. کوروش و داریوش فرماسیون اقتصادی - اجتماعی زمین‌داری را به ملتها پیشنهاد کردند. این است که شما می‌بینید شصت قوم در کتیبه‌ها نام برده می‌شود که عاشقش هستند، یعنی با رضایت خاطر در جشن نوروز، جشن طبیعت و آغاز فصل زراعت، هدایای نوروزی برای شاه می‌آوردند.

پس در زمین‌داری سازند اقتصادی - اجتماعی همان است که گفتم. اجتماعش هم این است که قبلاً همان اجتماع قبیله‌ای بود که تحول و استحاله پیدا می‌کند، و آن سازمان قبیله‌ای به سازمان فتودالی تبدیل می‌شود و سلسله مراتب خودش را به وجود می‌آورد، و بسیار انسانی‌تر و یک مرحله تکامل تاریخی جلوتر است. اینکه در دنیای باستان همواره ایران بر روم و یونان تفوق داشته، و هر چه آنها حمله و هجمه می‌کردند ایران باز آقای دنیا بوده و در مقابل آنها مقاومت می‌کرده، علتش این بوده که یک مرحله اقتصادی - اجتماعی از آنها جلوتر بوده، چون هر کسی اسیر رومیها می‌شد، خیلی ساده باید برده می‌شد، اما هر کسی اسیر ایرانیها می‌شد، رعیت زمین‌دار می‌شد، اسمش دهقان می‌شد و شرف انسانی پیدا می‌کرد. این مملکت که من با این قوانین تاریخی برای شما می‌گویم فرزندان عزیز، مملکت بشری و انسانیت به معنای



تمام کلمه است. همان طور که هگل این حرفها را می‌زند. هگل می‌گوید تاریخ جهان با ایران شروع می‌شود، با زرتشت شروع می‌شود. وجه تولید آسیایی (The mode of Asia production) یا ایران که کارل مارکس گفته و تا حالا مسئله‌اش را حل نکرده‌اند، فقط زمین‌داری است.

□ آقای دکتر، ببخشید، دامنه‌گفت‌وگو به درازا کشید و شما هم خسته شدید و چیزی هم به پایان وقت نمانده، لطفاً درباره‌ی اقوام فعلی ایران که در حال حاضر با عناوینی چون ترکمن، آذری، لر، گیلک، فارس و غیره خوانده می‌شوند، توضیحاتی را بفرمایید، متشکر می‌شویم.

○ بله، یک مقدمه‌ی مختصری عرض کنم، سپس بپردازیم به جواب سؤال. ایران از دو بخش مهم تشکیل شده است که هیچ‌یک نباید از نظر دور داشت. از لحاظ طبیعی بخش نیمه‌غربی‌اش کوهستانی است، کوههای زاگرس، و نیمه‌شرقی‌اش دشت هامون و دشتستان است تا خراسان. از این طرف، اقوامی که بر بالهای زاگرس، حل و ترحال کرده‌اند، اقوام کوچنده در دل کوهستان با سیاه چادرها بودند. در دشت است که مدنیت یا شهرنشینی و یکجانشینی صورت می‌گیرد. اقوام کُرد ایران کوچنده بودند، هنوز هم کوچنده‌اند، بقایای همان کاسپهای باستان‌اند. کردها و لرها که دامدارند، در همان مراحل دامداری هستند. ترکها نظر به منشأشان از آسیای میانه (حالا تا حدود مغولستان) هم اقوام دامدار کوچنده بودند. چون فضای حیاتی آنان تنگ شد. بارها به سرزمینهای متمدن مثلاً ایران حمله‌های زیادی کردند، ولی عقب‌نشینی می‌کردند، تا زمان تهاجمات غزان و بعد چنگیز و مغولان رسید که به صورت سیل‌وار و موج‌وار می‌آمدند. این خلدون می‌گوید همواره اقوام کوچنده و عشایر بر اقوام متمدن یکجانشین غلبه می‌کنند، چون برگرده‌ی اسب‌اند و شکل زندگی‌شان شکل نظامی‌گری و عشایری جنگ‌جوست، چه بخواهند و چه نخواهند اصلاً نظامی‌اند، راه می‌روند و تخریب می‌کنند. اما باز تئوری ابن‌خلدون می‌گوید مردمی که در عمران و آبادانی بزرگ شده‌اند، دچار رفاه‌زدگی و تجملات شهری شده‌اند، نمی‌توانند در برابر اقوام مهاجم کوچنده تاب بیاورند و مغلوب می‌شوند. ولی خود آن کوچنده‌ها هم رفته رفته در جامعه‌ی مغلوب، مستحیل و به اصطلاح هضم می‌شوند و رفته رفته متمدن می‌شوند.

ترکان هم از این فرایند دور نیستند. آنها هم اقوامی از آسیای مرکزی بودند. همین امواج پیاپی، از غزان در قرن چهارم و پنجم شروع می‌شود تا ترکان عراقی، حمله‌ی ترکان خوارزمی، و



حمله مغول در اوایل قرن هفتم، آخرین هجوم قبایل آسیای مرکزی است. ترکمانان عراقی همان غزهایی بودند که در قرن چهارم تازش آوردند. غزان چون با فرهنگ ایرانی در تماس بودند، زبان ترکی‌شان با فارسی مخلوط بود. بعد از آن هم، ترکمانان سلجوقی بودند که به آنان ترکمان می‌گویند نه ترک.

ترکمانان با خودشان به زبان ترکمانی حرف می‌زدند، ولی در دربارشان همه فارسی سخن می‌گفتند. شاعران بزرگ فارسی‌گو در زمان سلاجقه مشهورند. یکی از مراکز آنان همدان و نیز اصفهان بود. بعدها اینان مغلوب مغولان می‌شوند. آنها دیگر ترکان اصیل بودند که به آنها «آشینه» می‌گفتند. این ترکمان که می‌گویم با این ترکمنی که امروز در ترکمنستان است تفاوت دارد. اینها بقایای مغولی دارند. یک عده‌شان از بقایای قبایلی مثل خلجها در اراک و ساوه و یا حتی آقاجریها در خوزستان هستند، و یک مقدار در بهبهان و حدود کرمان هستند. تاتها آریایی‌اند. برای اطلاعات بیشتر، هر کس مایل است به کتاب مردم‌شناسی ایران هنری فیلد رجوع کند. خواجه رشید همدانی در اول کتابش می‌گوید ترکمان «ترک» نیستند، بلکه مانند ترک هستند، به همین دلیل می‌گویند ترکمان. کما اینکه کردها را هم که مانند کردند، می‌گویند کردمان. کلمه کُرمناج همان است. پس آنها ترک نیستند، ولی مانند ترک‌اند و نژادهای مغولی هم در آنها هست.

ترکمانان همان سکاهای باستان‌اند، ولی مغولها سکاهای باستان نیستند و از حیث نژادی فرق دارند. هیچ می‌دانید که بیشتر اسامی ترکمانان اسامی ایرانی است که تورانیان شاهنامه هم بر خود می‌گذاشتند. تورانیان شاهنامه یکی از طوایف سکایی بوده‌اند. به این دلیل هم می‌گفتند: تورانیان و ایرانیان. تورانیان کوچنده بودند. وجه تمایز ایرانیان با توران این بوده که ایران (قبایل آریایی) آرمنده و متمدن بودند، تورانیان کوچنده و رونده، ولی اسامی‌شان مشترک است. مثلاً در میان ترکمانان اسامی ایرانی اسفندیار و افراسیاب و بهمن و خسرو و فرامرز و جز اینها زیاد است. به این دلیل اینها از حیث نژادی آریایی‌اند و ای بسا اصیل‌تر از ایرانیان باشند. اینها نژاد اصیل آریایی‌اند، زبانشان فرق دارد. لذا تُرک‌زبان بودن آنها دلیل بر تُرک‌نژادی نیست (اصلاً «ترک‌نژاد» اصطلاح غلطی است). مثل این می‌ماند که مسلمانان با عمروعاص به مصر رفتند، مصر را گرفتند. آنها زبان قبطی داشتند، مثل مصریان باستان حرف می‌زدند و مسلمان شدند. اما به دلایلی رفته رفته به زبان عربی تکلم کردند. الآن مصریها عرب زبان‌اند، ولی از نژاد



همان قبطی‌های باستان هستند، تنها زبانشان عربی است، این نکته‌ای است. غزان و ترکمانان بقایای سکا‌های باستان هستند، زیرا در تاریخ بلافاصله پس از محو اسم سکاها، نام ترکها به میان می‌آید. ترکان یا تورانیان همان سکا‌های باستان‌اند، مغولان دورترند. نژاد مغول آلتایی با نژاد سکایی «استپ»ها و ترکمانان غز فرق دارد.

تا آنجا که من می‌دانم ترکمانان به خصوص با سپاه تیمور آمدند، تا شام هم رفتند. بعد از اینکه خاندان تیمور از زمان شاهرخ در هرات و خراسان دایره نفوذشان کم شد، از این طرف ترکمانان کوچنده آسیای مرکزی تا شامات در نواحی سوریه کوچیدند، و اینها غیر از ترکان عثمانی‌اند، برای اینکه ترکان عثمانی هم از پسرعموهای ترکمانان سلجوقی بودند. ما ترکمانان بعد از مغول را می‌گوییم، که چند طایفه اینها معروف شد. یکی طوایف ترکمانان آق‌قویونلو و دیگر ترکمانان قره‌قویونلو. ترکمانان آق‌قویونلو سنی مذهب بودند و پیش از اینکه آل عثمان بر ترکیه تسلط پیدا کند، ناحیه آناتولی را در ترکیه داشتند. یکی از سلاطین مشهورشان اوزون حسن است که با دختر امپراتور روم (بیزانس) ازدواج کرد. اما این قره‌قویونلوها که در ناحیه جنوبی‌تر بودند (قره‌قویونلو یعنی دارای گوسفندان سیاه) تا ناحیه شامات رفته بودند. بعضی از ترکمانان به حکومت مصر هم رسیدند که به آنها حکومت ممالیک در مصر و در شام می‌گویند، و در آنجاها هم ماندگار شدند.

یک نکته جالب توجه است. از عهد باستان مسیر کوچی بوده است از حدود شمالی زاگرس، یعنی ناحیه مهاباد و بوکان و میاندوآب تا زنجان، و از خمسه زنجان و ناحیه گروس دامنه این کوه زاگرس شیبی به دره جغتو پیدا می‌کند، که به آن سفید رود می‌گویند. دره جغتو را اگر بگیرد به طرف غرب بروید از تنگه‌ای رد می‌شوید، یعنی حدفاصل کوه‌های آذربایجان و آزارات با کوه‌های زاگرس، و چون از این دره جغتو رد بشوید، در سمت راست، یعنی طرف شمال، دامنه کوه‌های تورس و آنتی‌تورس ترکیه است. این دامنه‌های کوه‌های ترکیه را که به طرف غرب بروید، نهایتش به سوریه می‌رسید، یعنی از شمال عراق به سوریه می‌رسید.

این دره و گذرگاه از دوران باستان یعنی از چهار و پنج هزار سال پیش، تا آنجا که ما خبر داریم، مسیر کوچ بوده است. یک کوچی روی جبال زاگرس صورت می‌گرفته، یعنی در طرفینش بر روی یال‌های غربی و شرقی (یعنی کوچ دامدارانه یا کوچ فصلی)، یک کوچ دیگری هم در دامنه جنوبی کوهستان تورس و آنتی‌تورس ترکیه بوده، از دره جغتو، یعنی از دامنه ارمنستان

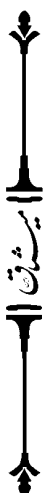




ایران و کوههای آرات و ارمنستان (جنوب ترکیه فعلی یا آناتولی و شمال عراق تا برسد به سوریه). این گذرگاه قدیمی را بطلمیوس مسیر «سیر و مادیا» می‌نامد، یعنی سوریه و ماد. درست است که همدان پایتخت قبایل ماد بود، ولی مرکز ماد همان دره جغتو بوده است. قبایل ماد هر ساله کوچ می‌کردند و به شامات سوریه در ناحیه حمات می‌رفتند، حمات یعنی چی؟ یعنی هگمتانه. حالا این هم یک تفسیری است، باز زمستان به آنجا می‌رفتند و تابستان به اینجا می‌آمدند. از شمال به جنوب روی کوهستان زاگرس کوچ فصلی داشتند، از شرق به غرب هم این کوچ فصلی را داشتند. الان هم از کوههای کردستان بر آن رفت و آمد می‌شود و از ناحیه اربیل می‌گذرد تا به حمات سوریه می‌رسد. این ترکمانان آق‌قویونلو و قره‌قویونلو در همان مسیر کوچ سیر و مادیا بودند. به این دلیل است که در این مسیر ترکها هم در سوریه، هم در شمال عراق و هم در ایران هستند. هزاران سال است که در آن مسیر کوچ قبایل جریان داشته و رفت و آمد می‌کردند. ترکمانان در آنجا وضع اسکانی نداشتند و طوایفی از آنها وقتی به ایران برگشتند، نامهایی از جمله شاملو پیدا کردند،<sup>۱</sup> یعنی ترکمانان اهل «شام».

در آن هرج و مرجهای بعد از زمان تیمور، آذربایجان را گرفتند. ترکیه را آق‌قویونلوها گرفتند، قره‌قویونلوها ناحیه آذربایجان و ناحیه همدان تا حدود اصفهان و لرستان را گرفتند، و در این ناحیه حکومت ترکمانان قره‌قویونلو تشکیل شد. اینها شیعه مذهب بودند و خوب در مناطقی از ناحیه همدان و آذربایجان استقرار پیدا کردند. با همان زبان ترکمانی هم سخن می‌گفتند. چون اراضی و املاک را به اقطاع و تملک می‌گرفتند، رعایای فارسی زبان و پهلوی زبان این ناحیه، رفته رفته مجبور بودند زبان اربابان ترکمان خودشان را در تعاملات روزانه یاد بگیرند، و چون ایل بودند تکثیر هم شدند. ترکمانانی که از آسیای مرکزی آمدند و بعد از مغول مستقر شدند و اول این نواحی را تا حدود سوریه گرفتند، وقتی استیلای سیاسی بر آذربایجان و ناحیه همدان و غرب ایران پیدا کردند، رعایا و اراضی را که تملیک می‌کردند، زبان این مناطق که در اصل فارسی بود ترکی شد. بعد به مرور فارسی پهلوی جای خود را به زبان ترکمانی داد. پهلوی،

۱. شاملوها را همان طور که قبلاً عرض کردم، به این دلیل «شاملو» می‌گفتند که از مسیر سوریه (شام) و آذربایجان می‌آمدند و می‌رفتند، گفتند اینها شاملو هستند، یعنی از شام می‌آیند. شاهسون هم یک اصطلاح ترکی است به معنای هوادار شاه، قزلباشهایی بودند که از دوره صفویه به قشون پیوستند.





همان زبان که باباطاهر و دیگران با آن حرف می‌زدند، تا قرن نهم و دهم، همین چهار - پنج قرن پیش بود. شیخ صفی‌الدین اردبیلی (جد سلاطین صفویه) اصلاً ترکی بلد نبوده است. علاوه بر زبان، این جوری شد که ترکمانان عموماً خصلت ویژه‌شان این است که در زمینهای هموار و دشت اسکان می‌یابند، در کوهستانها نمی‌توانند دوام بیاورند یا کوچ کنند. به این دلیل در دهاتی که در کوهستانهای زاگرس و همدان و آذربایجان در دل کوه‌اند، زبان مردم زبان فارسی است. ترکمانان اگر آن دهات را در اختیار داشتند، نتوانستند زبان سیاسی خودشان را به آنها تحمیل کنند، ولی در ناحیه دشت زبان ترکی غالب شد. به همین دلیل است که شما دشت رزن همدان و دشتهای مختلف را می‌بینید که اکثر اهالی دهاتشان ترکی زبان‌اند، یعنی ترکمانی زبان‌اند، ولی در کوهستان، در دههای کوهپایه‌ای و دامنه‌ها اصلاً یک ترک پیدا نمی‌شود و همه فارسی - پهلوی - مادی حرف می‌زنند.

#### □ آیا زبان لری از لهجه‌های زبان پهلوی است؟

○ همان طور که عرض کردم، کردها کوهها و پشته کوهها را برای دامداری‌شان در اختیار داشتند، چون ترکها نمی‌توانستند در کوه و سرما زندگی کنند. ترکها چون از دشتهای آمده بودند، ساکن دشتهای شدند و دهات دشتهای را گرفتند. بنابراین، هر دوشان سر جای خودشان ماندند. از قضا میان اینها اختلاط نژادی هم پیدا شد. از چند نمونه یکی که از همه مهم‌تر است اسدآباد همدان است که در آنجا به سه زبان حرف می‌زنند: ترکی، کردی، فارسی، و یا لری.

قبایل مغول، یعنی آن مغولهای اصیل در مغولستان داخلی، در شمال چین هستند، و یک قسمتشان در منچوری‌اند. قبایلی که در سمت غربی‌شان بود، از دامنه‌های اورال - آلتایی نشأت گرفته‌اند. آنها امپراتوری چین را منقرض کردند و حکومت اوغورها را تأسیس نمودند.

ترکمانها نمی‌توانند در کوهستان زندگی کنند، چون در دشتهای وسیع مانعی در برابرشان نبود. وقتی هم که آمدند و اسکان پیدا کردند، دشتهای را انتخاب کردند. در آنجاها «سدانتاری» یا سکونت پیدا کردند. کوهها به کردها و لرها اختصاص داشت. به همین دلیل شما می‌بینید زبان کردی یا فارسی یا لری در اقوام کوه‌نشین جاری است، اما در دهات «رزن» و در جزین همه ترکی حرف می‌زنند. ایران مملکت فارستان است. راجع به بلوچها هم بحث بسیار شده. یک نظریه این است که بلوچها بازمانده پارتیهای قدیم‌اند، چون زبانشان هم بازمانده پارتیهای قدیم است.



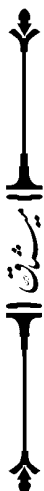
### □ کیلگ و مازندرانی بقایای افراد کاسی اند؟

○ ترک و لر و بلوچ اقوام یا گروههای «اتنیک» هستند، گروههای نژادی و یا فرقه‌های مذهبی نیستند. ما عرب زیاد نداریم که راجع به آن بحث کنیم. داستان عربها جداست، اما صابئان را اگر بخواهم بگویم چند ساعت طول می‌کشد. دربارهٔ مغان هم مراد مغان باستان است. این مغان که می‌گوییم، با معانی که بعد از اسلام مثلاً در اشعار حافظ و دیگران گفته می‌شود فرق دارند. البته درست است که آنان زرتشتی بودند. اطلاق مغان در هر جای دنیا به طایفهٔ زرتشتی شد، کما اینکه کلمهٔ مغ به کلمهٔ مجوس معرب شده. کلمهٔ مغ در زبان یونانی به صورت مجی / مگی تلفظ شده، چنان که اسم کتاب ارسطو مگئیکوس (مغ‌نامه) بوده است. اگر این نظریه را در مورد قوم بلوچ بپذیریم که از زمان پارتها بوده‌اند، باید پذیرفت که زرتشتی بوده‌اند، و نظر به نزدیکی‌شان به هند، از دین بودایی و برهمنی هم عناصری در میان بلوچها وارد شده است. پیش از آن هم به این ناحیهٔ بلوچستان ایران و پاکستان - که از ایران جدا شد - در دوران باستان مگه / مکه گفته می‌شد و این همانی است که کلمهٔ مکران از آن آمده است. این مکران مردم یا بومیان آنجا قومی بودند که به اصطلاح می‌توانیم بندریها بنامیم. بندریها قومی هستند که ریشهٔ دراویدی دارند، یعنی هندویی.

### □ تعامل دینی بین ایرانیان و هندوان چگونه بوده است؟

○ نظر به قومیت واحد و نژاد واحد این دو تقریباً همان الهاماتی که به زرتشت سپیتمان شده، همان الهامات یا اعتقادات هم بر وداها در دین ودایی و برهمنی مترتب است. منتها در هند طایفهٔ دیگری هم بودند که به آنها «شمن» می‌گویند، که همان بوداییها هستند. این شمنها اعتقادات خاصی داشتند که در ایران به اینها اعتقادات ماقبل زرتشتی می‌گویند. آیین شمنها بعداً در دین بودایی تجسم پیدا می‌کند. هرودوت در کتابش قبایلی سکایی جزو سکاها ذکر می‌کند که حدود شمال افغانستان بودند و آنها را «ایسیدون» می‌نامند. براساس توصیفی که از آنها می‌کند، می‌توان آنها را با شمنهای بودایی تبتی مطابق دانست.

نظامات پیشرفتهٔ مدنی در هر جا که باشد، فرهنگ آن نظامات هم غلبه پیدا می‌کند بر نظاماتی که یک مرحلهٔ تاریخی عقب‌ترند. از میان هندویان، هندوها و برهمنها متفکران برجسته برآمده و آنجا دین هم هست. اما چرا بر ایران تأثیر نگذاشتند؟ چون نظامات اقتصادی - اجتماعی‌شان به مرحلهٔ پیشرفت و تکامل نظامات اقتصادی اجتماعی ایران نرسید.



قبلاً به شما گفتم چرا نظامات دینی و آداب و مناسک مذهبی یا فرهنگی مثل معماری، موسیقی و سایر عناصر فرهنگی ایران بر اروپا تأثیر گذاشت، چون نظام اقتصادی - اجتماعی اروپا یک مرحله عقب‌تر از نظام اجتماعی - اقتصادی ایران بود. هیچ می‌دانید که موسیقی کلیسایی که بعدها به موسیقی سمفونیک تبدیل می‌شود مستقیماً از مانویت گرفته شده است؟

□ استاد، گستره مانویت و ارتباط هنری آنان با مسیحیت تا کجا بود و

چگونه گسترش یافت؟

○ دین مانی، دینی بود که سرتاسر جهان را گرفت. حتی دنیای اسلام هم نتوانست به آن سرعتی که مانویت در همه جهان منتشر شد، گسترش یابد. معماری کلیسایی که به آن گوتیک می‌گویند از ایرانیان گرفته شده است. نقاشی‌هایی که بعدها در کلیساها برجستگان هنری مثل لئونارد داوینچی و جز او نمایندگان برجسته‌اش هستند، به تمامی از دین مانویت گرفته شده است، چون مانی اصلاً مشهور به پیغمبر نقاش است. مانویت دو ویژگی عمده‌اش این بود: یکی اینکه دینش را از طریق کتابها - حالا آن هفت، هشت یا ده کتابی که از مانی به جا مانده - به صورت مکتوب با خط پهلوی مانوی مشهور برای خواص تبلیغ می‌کرد، و برای عوام که سواد نداشتند از طریق نقاشی. این نقاشیها در اصطلاح گرافیکون بود که وارد زبان یونانی شد، یعنی این نقاشی از دین مانویت گرفته شد. مانویت یک جزء لاینفک مسیحیت است. گفتم که مسیحیت در اروپا بر گرتة مهرپرستی گذاشته شد، ولی این تا قرن سوم بود. در قرن سوم میلادی که مانی ظهور کرد، کلیساها تمام هنر مانویت است. تا قرن سوم ما اصلاً کلیسا نداشتیم، مهربابه بود، مهربابه‌های مهرپرستی بود، ولی کلیسا نبود، و این از مانویت گرفته شد.

می‌گویند مانویت یک دین ترکیبی از سه دین است: دین بودایی، دین زرتشتی و دین مسیحی، و به همین دلیل هم جزو ادیان جهانی است و همه ادیان هم در مانویت تبلور یافته‌اند. بوداییهای هند مانی را پذیرفتند و دین او از طریق هند به سرتاسر چین و ژاپن هم رفت. الآن نصف بیشتر در دین چینی، تائوئیسم، عناصر مانوی است. پادشاه چین تا قرن شانزدهم تا هفدهم میلادی حامی دین مانوی چین بوده. از این طرف هم به اروپا می‌آید و تا اعماق جان مردم مسیحی اروپا نافذ می‌شود. الآن هم که در آمریکا وجود دارد. هر جا شما دینی دیدید که مفهوم شیطان در آن وجود دارد بدانید از مانویت نشأت گرفته است. خود اروپاییان بیشتر از مسیحیت درباره‌اش کتابها نوشته‌اند. از جمله یک استاد اکسفوردی کتابی در توصیف دین

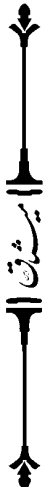


زرتشتی، مسیحیت و میترائیسم دارد و عنوان آن را «دین خود ما در ایران» گذاشته است. در مورد مهرپرستی در ایران دو، سه کتاب هم پیدا نمی‌شود، ولی آنجا دهها بلکه صدها کتاب نوشته‌اند. یک توماس هایدی است، درست در سال ۱۷۰۰ میلادی کتابی به نام دینهای ایران باستان به زبان لاتین نوشته است. آن وقت هیچ ایران‌شناسی به دنیا نیامده بود. او از همان متون عربی و فارسی استفاده کرده و اولین کتاب دین‌شناسی ایران را در اروپا به دست داده که مادر دیگر آثار است و شاهکاری است.

□ استاد، متشکریم از اینکه وقتتان را در اختیار فصلنامه میثاق امین قرار

دادید.

○ ایدکم الله.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی